

پیامبر و اجتهاد

آیت الله محمد ابراهیم جناتی

یکی از مباحث مجامع علمی اهل سنت و شیعه، این است که آیا اصولاً پیامبر اسلام از راه اجتهاد و از طریق به کار گیری رأی و نظر و برداشت شخصی خویش حکمی را بیان داشته است یا خیر؟

این موضوع مسلم است که پیامبر (ص) احکام و قوانینی به طور مستقیم از وحی می گرفته و بدون کمترین تغییری آن را به مردم ابلاغ می کرده است، اما بحث بر سر این است که هرگاه حکمی از طریق وحی نبوده، آیا پیامبر (ص) به رأی خویش اعتماد می کرده و از طریق تفکر شخصی حکمی را بیان می داشته یا خیر؟

برای یافتن پاسخ باید این بحث در دو مرحله مطرح شود: یکی مرحله ثبوت، یعنی اینکه آیا در اصل این گونه اجتهاد برای رسول خدا در بیان احکام شرعی جایز است و دوم مرحله اثبات است؛ یعنی اثبات اینکه چنین اجتهادی از سوی پیامبر واقع شده یا نه.

میان علمای مذاهب اسلامی درباره اصل جواز اجتهاد بر اساس رأی پیامبر نظریه های گوناگونی وجود دارد که بجاست آنها را به شرح ذیل بیان کنیم.



۱. قائلان به جواز اجتهاد پیامبر(ص)

گروهی از علمای مذاهب اهل سنت بر این عقیده اند که اصل اجتهاد از راه رأی و تفکر شخصی و عمل بر طبق آن برای رسول خدا (در جمیع ابعاد زندگی و آنچه با آنها مرتبط است)، جایز است و از نظر عقل و شرع آن حضرت در این زمینه منعی ندارد.

علامه محمد بخت مطیعی، مفتی مصر و شارح نهایة السئول، از سراج الدین هندی در شرح البدیع نقل می کند: پیامبر مجاز بوده که در همه امور اجتهاد کند و این نظریه همه دانشیان اصولی و اهل حدیث است. در این باره شیخ الاسلام محمد بن علی شوکانی (۱۱۷۳ - ۱۲۵۰) در کتاب ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الأصول (ص ۲۳۸) از علامه ابن فورک و ابومنصور در این مورد نقل اجماع کرده است.

علامه عبادی در کتاب الآیات البینات (ج ۴ / ۲۵۱) اجتهاد از راه رأی برای پیامبر را جایز دانسته و حتی اختلاف اندیشمندان را در این باره نفی کرده است. علامه رازی در کتاب المحصول (ج ۲ / ۶۹۵) و آمدی در الاحکام فی اصول الاحکام (ج ۳ / ۱۴۰) این نظریه را به محمد بن ادریس، پیشوای مذهب شافعی، نسبت داده اند، ولی گفته اند که او در این نظریه قاطع نبوده است. اما علامه احمد بن ادریس قرافی مالکی در شرح تنقیح الفصول (ص ۱۹۲) و علامه رهاوی در حاشیه اش بر شرح ابن مالک (ص ۷۳۰) گفته اند که او قائل به جواز اجتهاد برای رسول خدا بوده، بلکه به وقوع چنین اجتهادی اعتراف داشته و او از اصحاب محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل شیبانی و نیز گروهی از معتزلی ها این مطلب را نقل کرده است.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: تیسیر التحریر، ج ۴ / ۱۸۵؛ کشف الاسرار، ج ۳ / ۱۹۵؛ اصول سرخسی، ج ۲ / ۹۱؛ نور الانوار، ج ۲ / ۹۶؛ غایة التحقیق شرح الحسامی / ۲۰۰؛ التواضیح صدر الشریعه، ج ۲ / ۴-۵.

دلایل مجوزان

دلایل جواز اجتهاد به رأی پیامبر را چنین بر شمرده‌اند:

۱. اگر اجتهاد برای امت اسلامی جایز باشد، سزاوار نیست که برترین انسان دینی از این مقام و منصب بزرگ بی‌بهره باشد؛ یعنی وقتی اجتهاد برای خطاکاران جایز باشد، به طریق اولی برای کسی که از خطا و لغزش معصوم است، جایز خواهد بود.^۲

۲. دلیل دوم برگرفته از مفاد این آیه است: «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله»^۳. این آیه نوعی اعمال نظر شخصی را برای رسول خدا در مقام داوری اثبات می‌کند که البته این اعمال نظر مصون از خطاست.^۴

۳. دلیل دیگر، روایات چندی است که گویای وقوع اجتهاد به وسیله پیامبر و مشروعیت و امکان وقوع آن است؛ چنان که آن حضرت در جنگ بدر و جریان صلح حدیبیه اجتهاد کرد.^۵ در قضیه حجة الوداع نیز فرمود: اگر پیش از آوردن قربانی از وقایع بعدی اطلاع داشتیم، قربانی نمی‌آوردیم. از این جمله معلوم می‌شود که آوردن قربانی برای حج از راه وحی نبود.^۶

آن حضرت در روایتی فرمود: من بشری بیش نیستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آید و من درباره آن چیزی که بر من وحی نشده است، داوری می‌کنم. پس اگر حق کسی را به دیگری دادم، نباید در آن تصرف کند؛ زیرا آن مال جز پاره‌ای از آتش که در روز رستاخیز بر گردنش آویخته می‌شود، نیست.^۷

۲. تیسیر التحرير ابن همام، ج ۴/ ۱۸۶.

۳. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۴. الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۵/ ۲۴۱؛ الحجة البالغة دهلوی، ج ۱/ ۲۷۱.

۵. الحاوی الکبیر، ج ۱۶/ ۱۲۱؛ ارشاد الفحول/ ۲۵۶.

۶. تیسیر التحرير ابن همام، ج ۴/ ۱۸۶.

۷. جامع الاصول ابن اثیر، ج ۱۰/ ۵۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸/ ۱۶۹.

اشکال بر مجوزان

عده‌ای بر قائلان به جواز اجتهاد به رأی رسول خدا (ص) اشکال کرده و گفته‌اند:

اولاً، پیامبران از راه وحی از احکام الهی آگاه می‌شوند و با وجود آن اجتهاد بر ایشان نارواست.

ثانیاً، خداوند ساحت پیامبران را از گفتار غیر وحی تبرئه کرد و فرمود: «وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى»^۸ و از زبان پیامبر چنین نقل فرموده «إن اتبع إلا ما يوحى إلى»^۹؛ یعنی جز از آنچه بر من وحی شده است، پیروی نمی‌کنم.

ثالثاً، تاریخ گواه است که پیامبر در مناسبات گوناگون به انتظار می‌نشست و فوراً پاسخ نمی‌داد. چنین انتظاری با اقدام به اجتهاد سازگار نیست.

رابعاً، مفاد آیه «انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله»^{۱۰}.

این ادله گویای آن است که داوری پیامبر باید بر اساس وحی آسمانی باشد.^{۱۱}

پاسخ به اشکالات

در پاسخ به اشکالات یاد شده، مجوزان گفته‌اند:

عصمت پیامبران اجتهاد آنان را از هر نوع خطا و لغزش دور می‌کند. باید توجه داشت که دسترسی به وحی هیچ ملازمه‌ای با نفی تفکر و تعقل در آیات احکام و در مقام قضاوت ندارد؛ همان‌طور که فکر کردن در مقام پاسخ به

۸. سوره نجم، آیه ۳.

۹. سوره انعام، آیه ۵۰.

۱۰. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۱۱. الاحکام فی اصول الاحکام ابن حزم ظاهری، ج ۵ / ۱۲۶؛ تفسیر کبیر فخر رازی،

ج ۱۱ / ۳۳؛ ارشاد الفحول شوکانی / ۲۵۵؛ معارج الاصول علامه حلی / ۲۴۰؛

دراسات الیبی سندی / ۴۸؛ اصول فقه مظفر، ج ۳ / ۶۱.

پرسش هانیز مستلزم نفی اجتهاد نیست؛ زیرا تأخیر در پاسخ شاید به این جهت بوده است که مورد پرسش، جای اجتهاد نبوده است یا برای تثبیت مفاد پاسخ در ذهن پرسش کننده چنین اجتهادی صورت نگرفته است یا برای تثبیت مفاد پاسخ در ذهن پرسش کننده، چنین توقف و انتظاری لازم بوده است. از آیه ۱۰۵ سوره نساء نیز معلوم می شود که از دیدگاه طرف داران جواز اجتهاد برای پیامبر این آیه بیش از آنکه اجتهاد را نفی کند، آن را اثبات می کند.^{۱۲}

هر چند ابن همام حنفی تصریح کرده است که با اثبات جواز اجتهاد پیامبر تحقق آن نیز ثابت می شود و همه قائلان به جواز اجتهاد برای پیامبر نیز قائل به وجوب آن هستند، اما برخی از طرف داران نظریه جواز در وقوع آن از پیامبر تردید دارند.^{۱۳} ابو حامد محمد غزالی تصریح دارد که وقوع این امر بعید است، بلکه ظاهراً همه آنچه از پیامبر برخاسته، از وحی بوده است.^{۱۴}

مفاد اجتهاد پیامبر که بعضی در وقوع آن تردید دارند، نزد همه فقها یکی نیست. از باب مثال، تردید علامه حلی در وقوع اجتهاد به وسیله رسول خدا در وقوع اجتهاد بیانی و از نوع شیوه های اجتهادی مقبول نزد شیعه است، اما تردید ابو حامد محمد غزالی، تردید در معنای عام اجتهاد یعنی اجتهاد بیانی و قیاسی است.

به هر حال، مجموع شواهد نشان می دهد که قانون گذاری و تشریح در عهد پیامبر به صورت کلی، مستند به خداوند است؛ زیرا یا مستند به وحی قرآنی و یا مستند به سنت بیانی و سنت بیانی او نیز مستند به وحی بوده است. پس اجتهاد پیامبر چیزی بیش از اجتهاد در تطبیق احکام شریعت بر جزئیات و بازگشت دادن

۱۲. المستصفی، ابو حامد محمد غزالی، ج ۲ / ۲۵۶؛ العیزان، ج ۵ / ۷۱ و ۷۹؛ ارشاد الفحول شوکانی / ۲۵۶؛ تیسیر التحریر ابن همام، ج ۴ / ۱۸۵؛ الجامع الاحکام القرآن قرطبی، ج ۵ / ۲۴۱؛ الحجۃ البالغۃ، دهلوی، ج ۱، / ۲۷۱.

۱۳. مبادی الاصول الی علم الاصول علامه حلی / ۲۴۱.

۱۴. المستصفی، ج ۲ / ۳۵۶.

فروع به اصول معلوم نیست و این معنا از اجتهاد کاملاً با اجتهاد مجتهد در استنباط احکام الهی متفاوت است و هر مکلف آگاهی، آن را انجام می‌دهد.

۲. قائلان به عدم جواز

پیش از ذکر قائلان به عدم جواز، یادآوری می‌کنیم که تعدادی از عالمان اهل سنت، نه به طور مطلق، بلکه در برخی موارد قائل به جواز شده و موارد دیگر آن را جایز نشموده‌اند. برخی گفته‌اند اجتهاد پیامبر تنها در امور جنگی و دنیوی جایز است؛ از آن جمله است علامه قاضی مالکی اندلسی (م ۵۴۴) صاحب کتاب شفا. در این خصوص در کتاب کشف الاسرار شرح اصول علی بن محمد بزودی (ج ۳، ص ۹۲۲) نقل اتفاق شده است.

دسته دیگر مانند صاحب کتاب «الاجتهاد و مدى حاجتنا إليه فی هذا العصر» (ص ۲۴) می‌گویند: اگر حادثه‌ای پدیدار شود و ترس این باشد که بر وجه غیر شرعی از میان برود و اجتهاد برای شناخت حکم آن نیز ممکن باشد، در این فرض اجتهاد بعد از انتظار وحی و فرود نیامدن آن واجب می‌شود. اما گروهی دیگر مانند امام فخر رازی و محمد بن اسماعیل بخاری بر این عقیده‌اند که اجتهاد به رأی برای رسول خدا جایز نیست. علامه جوینی امام الحرمین در کتاب الورقات فی الاصول می‌گوید: اجتهاد بر رسول خدا جایز نیست و آنچه از احکام بیان داشته، همه ناشی از وحی بوده است و به همین جهت پذیرش گفتار او تقلید از وی نامیده نمی‌شود.

این حزم ظاهری در کتاب احکام الاصول للاحكام (ج ۲، ص ۷۶ و ج ۵، ص ۱۳۲) می‌گوید: هرگاه کسی گمان برد که پیامبر حکمی را بدون راهنمایی وحی از راه اجتهاد بیان داشته است، مرتکب کفر شده است.

علامه ابو حامد محمد غزالی در کتاب المستصفی (ج ۲، ص ۳۵۵) این نظریه را به ابوعلی جبائی معتزلی و ابوهاشم معتزلی و علامه شنیطی در رساله «قمع الزیغ و الإلحاد عن الطعن فی تقلید أئمة الاجتهاد» و ابواسحاق شیرازی

تذکر چند نکته

مناسب است در این جا چند نکته تذکر داده شود:

۱. اندیشمندان اهل سنت اجتهاد از راه رأی را برای پیامبر در آنجا که وحی فرود نمی آمد، جایز دانسته اند. در اینکه آیا جواز در اینجا به معنای اباحه است و یا وجوب، اختلاف نظر دارند:

بعضی گفته اند به معنای اباحه است و این نظریه را به ابن الهمام محمد بن عبدالوهاب حنفی و بعضی دیگر نسبت داده اند.

برخی دیگر گفته اند به معنی وجوب است.

عده ای دیگر تفصیل داده اند میان حق مردمی و حق خدا، و در این باره گفته اند جواز اجتهاد او درباره حق مردمی به معنای وجوب است، ولی درباره حق خدا به معنای اباحه است.

برخی دیگر مانند علامه عبدالعلی محمد بن نظام الدین انصاری در فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت (ج ۲، ص ۳۶۹)، فرقی بین جواز به معنای اباحه و جواز به معنای وجوب نگذاشته اند؛ زیرا بازگشت جواز به معنای اباحه به وجوب است؛ چون معنای جواز اجتهاد، عمل به چیزی است که مجتهد از دلیل می فهمد و عمل بر طبق دلیل واجب است؛ ولی وجوب عمل مطابق با دلیل، در جایی است که از راه اجتهاد آن احراز شود و با واجب نبودن اجتهاد و اعمال نکردن آن دلیل، حکم احراز نمی شود. پس چگونه می توانیم بگویم تفاوتی بین جواز اجتهادی معنای اباحه و جواز اجتهادی معنای وجوب نیست.

۲. عالمان اهل سنت اجتهاد پیامبر را از قبیل وحی باطنی و یا شبیه آن دانسته اند. از این رو، مخالفت با اجتهاد او را جایز ندانسته اند.

۳. عالمان اهل سنت بر این عقیده اند که اگر در اجتهاد پیامبر خطایی

حاصل می‌شد، خداوند آن را نمی‌پذیرفت و بلافاصله او را به واقع امر، ارشاد و راهنمایی می‌کرد.^{۱۹}

اختلاف نظر قائلان به جواز

قائلان به ثبوت و اصل جواز اجتهاد برای رسول خدا (در مواردی که وحی نازل نشد، باشد)، در مرحله اثبات و وقوع اجتهاد، به دو دسته انشعاب یافته‌اند: عده‌ای گفته‌اند اجتهاد از سوی پیامبر صورت گرفته است و عده‌ای دیگر قائل به عدم وقوع آن شده‌اند.

۱. قائلان به عدم وقوع اجتهاد

گروهی از عالمان اهل سنت معتقدند که اصل اجتهاد و امکان عقلی آن اگر چه برای پیامبر جایز بوده است، اما او هرگز در احکام شرعی اجتهاد نکرده و از این گذرگاه نگذشته است؛ هر چند کسی را نتوان یافت که با اجتهاد پیامبر در شتون جنگ و امور زندگی عادی مخالف باشد.^{۲۰} دسته دیگر از محققان اهل سنت مانند علامه ابو حامد غزالی و علامه باقلانی از اظهار نظر در این موضوع خودداری ورزیده‌اند؛ زیرا دلیل قطعی بر آن نیافته‌اند.^{۲۱}

علامه شوکانی در کتاب ارشاد الفحول می‌گوید: صیرفی در شرح الرسالة گمان برده که محمد بن ادیس شافعی نیز در این موضوع از اظهار نظر خودداری

۱۹. ر. ک: کشف الاسرار شرح اصول بزودی؛ اصول سرخسی؛ غایة التحقیق شرح حسائی و توضیح صدر الشریعه.

۲۰. ارشاد الفحول شوکانی / ۲۵۵؛ اجتهاد الرسول، نادیه شریف عمری؛ معارج الاصول الی علم الاصول، محقق حلی، ص ۸۰؛ اصل الشیعه و اصولها / ۲۳۵.

۲۱. ر. ک: المستصفی فی علم الاصول، ج ۲ / ۳۵۶؛ شرح المحلی لجمع الجوامع و حاشیة البنانی، ج ۲ / ۳۸۷.

ورزیده؛ زیرا او اقوال را نقل کرده و هیچ یک از آنها را اختیار نکرده است.

۲. قائلان به وقوع اجتهاد

گروهی دیگر از عالمان اهل سنت معتقدند که اصل اجتهاد برای پیامبر جایز بوده و به مرحله تحقق و عینیت نیز رسیده است. علامه شیخ حسین بن شهاب الدین کرکی عاملی (م ۱۰۷۶) در کتاب هدایة الابرار (ص ۲۹۸) می نویسد: گروهی از آنان که اکثریت علمای اهل سنت را تشکیل می دهند - بر این باورند که پیامبر در برابر رویدادها بدون آن که منتظر وحی باشد، اجتهاد کرده است؛ از جمله آنان عبارت اند از:

- مالک بن انس اصبحی، پیشوای مذهب مالکی؛

- محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی؛

- احمد بن حنبل شیبانی، پیشوای مذهب حنبلی؛

- عموم عالمان حدیث؛^{۲۲}

- علامه سیف الدین آمدی شافعی (۶۳۱)، صاحب کتاب الاحکام فی

اصول الاحکام؛

- علامه ابو عمر و عثمان بن عمر مالکی، معروف به ابن حاجب (۵۷۰)

- (۶۴۶) صاحب کتاب منتهی السؤل و الامل؛

- علامه احمد بن عبدالحکیم حرانی حنبلی، معروف به ابن تیمیه (۶۶۱)

- (۷۲۸) صاحب کتاب منهاج الاصول؛

- علامه محمد بن عبدالوهاب حنفی، معروف به ابن الهمام (م ۸۶۱)

صاحب تیسیر التحرير فی اصول الفقه که تصریح می کند: «پیامبر مأمور بوده در

همه موارد اجتهاد کند و بر اساس اجتهاد خود احکام را بیان دارد». وی سپس

بر این مدعا دلایلی را از کتاب و سنت ذکر کرده است؛

۲۲. ارشاد الفحول شوکانی / ۲۵۶؛ ابن همام تیسیر التحرير، ج ۴ / ۱۸۵.

علمای امامیه اشاعره و بعضی از محققان و اندیشمندان اهل سنت مانند: ابو علی محمد جبائی معتزلی، ابوهاشم عبدالسلام (از متکلمان بزرگ معتزله و فرزند جبائی)، علامه ابن حزم اندلسی، امام فخر رازی و محدث معروف محمد بن اسماعیل بخاری بر این عقیده اند که پیامبر در هیچ حکمی از راه رأی شخصی اجتهاد نکرده و بدون تفویض و اذن خداوند حکمی را بیان نداشته است. این نظریه همان بینش مورد قبول ماست که می توان به صحت آن اقامه دلیل کرد.

- علامه شوکانی (م ۱۲۵۰) در کتاب ارشاد الفحول (ر. ک: تیسیر

التحریر، ج ۴ / ۱۸۵)؛

- علامه شیخ محمد انور کشمیری (م ۱۳۵۲) صاحب کتاب فیض الباری

(ج ۱ / ۲۲) که می نویسد: «پیامبر در هنگام بروز واقعه ای منتظر وحی بود و در صورتی که وحی نمی شد، به هنگام ضرورت مطابق رأی و نظر شخصی خود عمل می کرد» (بیشتر حنفیان دارای همین نظریه بوده اند)؛

- علامه بهاری در کتاب مسلم الثبوت (ج ۲ / ۳۶۶) می گوید: «حنفیان بر

این اعتقادند که پیامبر بعد از انتظار وحی و به هنگام فوت حادثه به اجتهاد مأمور می شده است»؛

- کمال الدین ابن الهمام در التحریر (ص ۵۲۵) می گوید: «حنفیان بر این

نظریه اند که پیامبر به انتظار وحی می بود و اگر نازل نمی شد و خوف فوت حادثه می رفت، مأمور به اجتهاد می شد»؛

- علامه سرخسی در اصول (ج ۲ / ۹۱)؛

- علامه عبدالعلی محمد بن نظام الدین انصاری در کتاب فواتح الرحموت

فی شرح مسلم الثبوت؛

- محب الله بن عبدالشکوری بهاری.

قلمرو اجتهادات پیامبر (ص)

عالمانی که قائل به جواز اجتهاد برای پیامبر شده‌اند، در حدود و چگونگی آن دیدگاه‌های مختلفی دارند:

دسته‌ای بر این اعتقادند که پیامبر تنها در زمینه جنگ‌ها و امور دنیوی اجتهاد می‌کرده است، نه در احکام شرعی.

دسته دیگری همانند قاضی و جیانی بنا به نقل در کتاب المحصول معتقدند: تنها در جنگ‌ها اجتهاد از او صادر شده است. دسته سومی بر این بینش و اعتقادند که پیامبر درباره اسیران و صلح اجتهاد کرد.

ماوردی شافعی (م ۴۵۰) بعد از آن که اختلاف دیدگاه در حدود اجتهاد پیامبر را به جمهور علما و مذهب شافعی نسبت می‌دهد، می‌گوید: «جواز اجتهاد در خصوص حق الناس به وجوب مبدل می‌شود. اجتهادی که برای پیامبر جایز یا واجب است، صرفاً اجتهاد بیانی نیست، بلکه از مقوله اعمال رأی و نظر شخصی اوست و از او نقل شده است که فرمود: درباره آنچه بر من از طرف خدا وحی نشده باشد، اجتهاد می‌کنم، و نیز از او نقل کرده‌اند که درباره اسیران غزوه بدر و چگونگی شرایط استرداد افراد در ماجرای صلح حدیبیه اجتهاد کرد». ۲۳

انصاری در فواتح الرحموت تصریح کرده که اجتهاد پیامبر با سایر امت، متفاوت است؛ یعنی او فقط در تحقیق مناط و تطبیق کلیات بر جزئیات و مصادیق اجتهاد می‌کرد^{۲۴} و چنین اجتهادی همیشه و برای همه ضروری و بی‌اشکال است؛ زیرا بازگشت دادن فروع تازه به اصول پایه و منطبق ساختن کلیات بر مصادیق خارجی، امری است که برای مجتهد ضروری است؛ زیرا بدون این شیوه هیچ‌گاه نمی‌توان نصوص محدود را با رویدادهای غیر محدود همگام کرد.

۲۳. الحاوی الکبیر ماوردی، ج ۱۶ / ۱۲۱.

۲۴. فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت (ضمیمه المستصفی، ج ۲ / ۳۰۷).

علامه شاه نعمت الله دهلوی (م ۱۱۸۰) بر این عقیده است که برخی از علوم نبوی مستند به اجتهاد است؛ اجتهادی که به منزله وحی است و خداوند آن را از خطا و لغزش مصون داشته است. اما اجتهاد او الزاماً به نصوص مستند نبوده است، بلکه غالباً در پرتو مقاصد شرع و قانون تشریعی که از خداوند آموخته بود، به تبیین احکام پرداخته است.^{۲۵}

حضری بک نیز معتقد است که اجتهاد رسول خدا بر خلاف نظر حنفیان، مقید به زمان فقدان وحی نیست و او هم در امور شرعی و هم در غیر آن اجتهاد کرده است.^{۲۶}

برخی از اهل سنت و بعضی از علمای امامیه در امکان عقلی این اجتهاد برای پیامبر تردید نکرده اند؛ چنان که ممکن است کسی را نتوان یافت که با اجتهاد پیامبر در شئون جنگ و امور زندگی عادی مخالف باشد^{۲۷} و اختلاف در این است که آیا پیامبر در احکام شرعی و قضاوت نیز اجتهاد می کرد یا خیر.

بیش مورد پذیرش

علمای امامیه، اشاعره و بعضی از محققان و اندیشمندان اهل سنت مانند: ابو علی محمد جبائی معتزلی، ابوهاشم عبدالسلام (از متکلمان بزرگ معتزله و فرزند جبائی)، علامه ابن حزم اندلسی، امام فخر رازی و محدث معروف محمد بن اسماعیل بخاری بر این عقیده اند که پیامبر در هیچ حکمی از راه رأی شخصی اجتهاد نکرده و بدون تفویض و اذن خداوند حکمی را بیان نداشته است. این نظریه همان بیش مورد قبول ماست که می توان به صحت آن اقامه دلیل کرد.

۲۵. الحجة البالغة، ج ۱ / ۳۷۱.

۲۶. خلاصة التاريخ التشریح الاسلامی، عبدالوهاب خلیف / ۱۷.

۲۷. ارشاد الفحول، شوکانی؛ اجتهاد الرسول، نادیه الشریف العمری / ۴۰؛ اصل

الشیعه و اصولها / ۲۳۵؛ معارج الاصول، محقق حلی / ۱۸۰.

برخی از دانشمندان به خلاف نظریه فوق، با تمسک به روایتی از رسول خدا گفته‌اند که آن حضرت فرموده:

أنا أفضى بينكم بالرأى فيما لم ينزل فيه وحى؛

من بین شما داوری می‌کنم و هرگاه وحی در آن زمینه بیانی نداشته باشد، من به رأی خویش قضاوت می‌کنم.

اشکال روایت

این روایت از چند جهت قابل نقد و اشکال است:

اولاً، از نظر سند ضعیف است.

ثانیاً، مضمون آن مخالف صریح کتاب خداست که می‌فرماید: «ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى». ^{۲۸} و نیز مخالف است با آنچه که از زبان پیامبر نقل کرد و فرمود: «إن أتبع إلا ما يوحى إلي». ^{۲۹}

ثالثاً، مفاد آیه «أنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله» ^{۳۰}، این است که داوری رسول خدا باید بر اساس چیزی باشد که خداوند می‌نماید.

رابعاً، تاریخ گواهی می‌دهد که رسول خدا در مناسبات گوناگون به انتظار وحی می‌نشست و از آن راه پاسخ می‌داد، نه از راه اجتهاد خویش. ^{۳۱} خامساً، بر فرض پذیرش سند روایت، روایت فوق درباره قضاوت و داوری است و تعمیم آن به شناخت احکام شرعی حوادث واقعه در همه زمینه‌ها نیاز به دلیل دارد که چنین دلیلی در میان نیست.

۲۸. سوره نجم، آیه ۳.

۲۹. سوره انعام، آیه ۵۰.

۳۰. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۳۱. الاحکام فی اصول الاحکام، ابن هزم، ج ۵ / ۱۲۶؛ ارشاد الفحول، شوکانی /

۲۵۵؛ معارج الاصول حلی / ۲۴۰؛ دراسات اللیب، محمد معین سندی / ۴۹ و

۱۷۵؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۱۱ / ۱۵ / ۳۳.

سادساً، از فردوس الاخبار نقل شده که پیامبر به علی (ع) فرمود:

يا على اياك و الرأي فان الدين من الله و الرأي من الناس؛

ای علی! در دین از رأی بهره‌یز؛ زیرا دین از جانب خدا و رأی از جانب مردم است.

دلایل عدم اجتهاد پیامبر

می‌توان برای عدم اجتهاد پیامبر در مقام بیان احکالم الهی به دلایل ذیل تمسک جست:

۱. عدم تصور اجتهاد پیامبر

نخستین دلیل این است که با توجه به تعریف و اژه اجتهاد از سوی اهل سنت و نیز شیعه می‌توان دریافت که تصور اجتهاد با مفهوم اصطلاحی و رایجش در مورد پیامبر (ص) راه ندارد.

علمای اهل سنت مانند: علامه سیف الدین آمدی شافعی در کتاب الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حاجب مالکی در مختصر الاصول، علامه عبدالعلی محمد بن نظام الدین انصاری در کتاب فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت، محب الله بهاری، عبدالرحمان شافعی در شرح مختصر الاصول، علامه تاج الدین سبکی در جمع الجوامع (همان گونه که در مقدمه بحث یاد شد)، در تعریف اجتهاد گفته‌اند: اجتهاد عبارت است از به کارگیری تلاش و توان در جهت رسیدن به ظن و گمان در حکمی از احکام شرعی و حوادث واقعه؛ تا حدی که انسان احساس کند نهایت تلاش خود را به کار برده است.

بعضی از علمای شیعه مانند: علامه حلی در نهاییه، علامه جباعی در معالم و علامه طریحی در مجمع البحرین، اجتهاد را به کارگیری سعی و کوشش برای تحصیل ظن به حکم شرعی دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که جایی برای

ملاط و نکوهش به سبب تقصیر و کوتاهی باقی نماند.

تعریف‌های دیگری هم از سوی اندیشمندان دیگر برای اجتهاد بیان شده و در مجموع این تعاریف به گونه‌ای اند که نمی‌توان چنین اجتهادی را به پیامبر (ص) نسبت داد؛ زیرا در همه آنها ابتدا جهل مجتهد به حکم و سپس تلاش او برای تحصیل علم و حجت بر حکم شرعی فرض شده است و مسئله جهل به حکم و تلاش برای تحصیل حجت و گمان در مورد پیامبر تصور ندارد؛ چرا که او به سرچشمه وحی راه دارد و نیازی ندارد مانند افراد عادی که ناچارند برای شناخت مسئله و حکمی در کویر ذهن خویش به کند و کاو پردازند تا قطره‌ای از آب یقین بجویند، به رأی و نظر شخصی خود رو آورد. کسی که راه مستقیم و مسیر هموار و بی‌دغدغه به سوی حکم الهی یعنی وحی را دارد، هرگز شایسته نیست که این راه را فرو گذارد و در راه کسانی قدم نهد که توان دید فرشته وحی را ندارند. آن که وحی دارد با آن که وحی ندارد، یکسان نیست. فرق این دو مانند تفاوت بینا و نابینا است. گونه راه رفتنی که از شخص نابینا مورد قبول و تحسین برانگیز است، از شخص بینا پذیرفته و شایسته نیست؛ زیرا که بینا چشم دارد و فرو بستن دیده و راه رفتنش چون نابینایان، خردمندانه نیست.

۲. عدم نیاز به اجتهاد تال جامع علوم انسانی

دومین دلیل بر عدم اجتهاد پیامبر (ص)، عدم نیاز آن حضرت به اجتهاد است؛ زیرا آیاتی که در مکه بر پیامبر (ص) نازل شده است (همان گونه که در آغاز بحث اشاره شد)، در مجموع بیانگر اصول اعتقادی و سرگذشت امت‌های پیشین و انبیای گذشته و مبارزات آنها با طاغوتیان و مظاهر شرک و ستمگران و نیز بیان دارنده معیارهای اخلاقی است و بیانگر احکام تکلیفی شرعی و مسائل فقهی به معنای مصطلح آن نبوده است.

اما آیات نازل شده در مدینه، اگر چه در مجموع حاصل احکام شرعی و

فروع عملی بوده، ولی نزول آن آیات یکجا و یکباره صورت نگرفته است، بلکه به صورت تدریجی و بر حسب مقتضیات و مناسبات و حوادث واقعه مسلمانان نازل می شده است (که آن حوادث را اسباب نزول آیات قرآنی یا شأن نزول نامیده اند).

۳. تدریجی بودن نزول اصول فقه اجتهادی

سومین دلیل بر عدم اجتهاد پیامبر این است که قرآن در مدت حدود ۲۳ سال فرود آمد که نزدیک به سیزده سال در مکه و بقیه پس از هجرت در مدینه و مکان های دیگر بود. بیشتر آیات مکی، کوتاه و مربوط به عقاید است و بیشتر آیات مدنی، مفصل و حاوی اصول فقه اجتهادی و قوانین کلی در زمینه های اجتماعی، حقوقی، کیفری و عبادی است.

نظم و تدریج در نزول و بیان اصول اجتهادی احکام عقاید خود می رساند که طرح مسائل و احکام در مقاطع مختلف حرکت اجتماعی مسلمانان از ناحیه خداوند صورت گرفته است و این گونه نبوده که پیامبر به لحاظ ضرورت و پیشامد و پرسش افراد در مکه حکمی از احکام فقهی را بیان داشته باشد؛ زیرا ابلاغ هر حکم از ناحیه خداوند همواره در زمان مناسب و لازم صورت می گرفته و پیامبر هرگز بروحی پیشی نمی گرفته و وحی هرگز از زمان ضرورت تأخیر نداشته است تا پیامبر در آن مقطع زمانی نیاز به اجتهاد شخصی پیدا کرده باشد.

عوامل نزول تدریجی

برای نزول تدریجی قرآن کریم، عوامل گوناگونی را می توان برشمرد که برخی از آنها را ذکر می کنیم:

عامل اول: در ابتدای بعثت و آغاز نزول قرآن مخاطبین از دانش کمی برخوردار و افراد انگشت شماری قادر به خواندن و نوشتن بودند. بعضی از

مورخین نوشته اند که در قبیله قریش فقط هفده نفر می توانستند بنویسند . مسلمانان در فراگیری و حفظ احکام الهی و اصول اجتهادی آنها، به ذهن و حافظه خود و شنیدن از زبان رسول الله (ص) اعتماد می کردند و بدین جهت، احکام و اصول آنها به تدریج نازل می شد تا با توجه به مناسبت ها و زمان خاص و ویژگی های حکم، مردم بهتر از عمق آن آگاه شوند و آن را عمیق تر به ذهن بسپارند و به آن عمل کنند . خداوند در برخی آیات به حکمت نزول تدریجی قرآن اشاره فرموده است ؛ مانند :

- قال الذین کفروا لو لا نزل القرآن جملة واحدة کذلک لثبیت به فؤادک .

- و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً .

عامل دوم: مردم شبه جزیره عربستان به خصوص بخش مرکزی آن، قبل از ظهور اسلام، افرادی بدوی و فاقد تمدن و فرهنگ و دانش بودند. آنان در هیچ یک از زمینه های اخلاقی، اجتماعی، بازرگانی، خانوادگی، اقتصادی، کیفری، حقوقی و... قانون مدون و حساب شده ای نداشتند. روح استثمار و زور بر آنها حاکم بود، اقتصادشان بر پایه و مبنای استوار نبود، کار کردن عار و بردگی در میان آنها رواج داشت، نظم خانوادگی آنان آشفته بود و زنان خوار شمرده می شدند، دختران را به دلیل ننگ دانستن آنان و تنگدستی زنده به گور می کردند، تعدد زوجات حد و مرزی نداشت، مردان بدون هیچ گونه قید و شرطی در طلاق زنان آزاد بودند، زنان حق ارث نداشتند و انسان های آن دوران روش های خود را از طریق تقلید و تعصبات و عادات به نسل های بعد منتقل می کردند .

اسلام در ابتدای ظهور با چنین مردم و جامعه و فرهنگی روبه رو بود و راهی جز این نداشت که ریشه های جاهلیت را به آرامی و با گذشت زمان از اعماق جامعه ای متعصب و بی دانش بیرون کشد و بذریع حیات اجتماعی و

معنوی را در آن بیفشاند. همین شیوه نیکو بود که توانست در مدتی اندک جامعه عرب را متحول سازد و از بی‌دانشان و انسان‌های بی‌نام و نشان مردمی متمدن و تمدن‌سازانی پیشرو بسازد که تمدن‌های آن روز جهان را تحت تأثیر خود قرار دهند و تسخیر کنند.

اسلام با چنین شیوه‌ای توانست در ۲۳ سال دقیق‌ترین و عمیق‌ترین عقاید و مفاهیم و روابط انسانی و اجتماعی و مادی و معنوی را به نسل مخاطب خویش ارائه کند.

هامل سوم: سومین علت پیدایش تدریجی اصول احکام اجتهادی و قوانین کلی استنباطی، تشتت افکار و عقاید و مرام‌های امت عرب در عصر بعثت بود که البته این مشکل غیر از مشکلی بی‌دانشی آنها بوده است.

وجود تشتت در آرا و عقاید و تعصبات چیزی است که مشکل‌سازندگی و اصلاح را در جوامع بی‌فرهنگ شدت می‌دهد و موانع بزرگ‌تری را پدید می‌آورد.

نمونه‌ای از تکامل تدریجی یک حکم

در روزگار جاهلیت، یکی از شیوه‌های رایج میان اعراب، شراب‌خواری و قماربازی بود که اسلام یکباره آن را ممنوع نکرد، بلکه در سه مرحله ممنوعیت آن را کامل ساخت:

مرحله اول. زیر سؤال بردن این دو شیوه ناپسند از طریق ارشاد و خیرخواهی:

یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس

و اثمهما اکبر من نفعهما؛ ۳۲

ای پیامبر! از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، به آنان

بگو: در شراب و قمار گناه بزرگی نهفته است. گرچه منافعی

را هم در بر دارد، ولی گناه آن دو بیش از نفع آنهاست!

مرحله دوم. اعلام ممنوعیت، ولی نه به شکل مطلق:

يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة و انتم سكارى حتى تعلموا ما

تقولون؛^{۳۳}

ای ایمان آورندگان! در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا آنچه

را که می‌گویید، بفهمید و درک کنید.

مرحله سوم. اعلام ممنوعیت و تحریم مطلق:

يا ايها الذين آمنوا إنما الخمر و الميسر و الأنصاب و الأزلام

رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون، إنما يريد

الشيطان أن يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر و

يصدكم عن ذكر الله و عن الصلاة فهل أنتم متبهون؛^{۳۴}

ای کسانی که ایمان آوردید! شراب و قمار و بت‌ها و

ازلام^{۳۵}، پلیدی و عمل شیطان است. از آنها دوری جوید تا

رستگار شوید. شیطان مصمم است که از طریق خمر و قمار

میان شما دشمنی و کینه برپا سازد و شما را از یاد خدا و از نماز

باز دارد. پس آیا شما از این امور دست خواهید برداشت؟

در آیه شریفه بالا حرمت شراب و قماربازی به وجوه زیر تأکید شده:

۱. آغاز آن به کلمه حصر «انما»؛

۲. هم‌ردیف قرار گرفتن خمر و میسر با پرستش بتان؛

۳. اطلاق رجس و پلیدی بر آنها؛

۴. قرار دادن آنها از عمل شیطان؛

۵. بیان آثار زشت و ناپسند آنها.

با ملاحظه این سه آیه که در سه مقطع مختلف نازل شده است، سیر

۳۳. سوره نساء، آیه ۴۳.

۳۴. سوره مائده، آیات ۹۰-۹۱.

۳۵. ازلام: یکی از ابزارهای قمار.

تکمیلی تشریح یک حکم به تناسب تکامل و توان و استعداد جامعه نوپای اسلامی ظاهر می‌گردد و این حقیقت مشهود می‌شود که با وجود چنین حرکت تدریجی و حساب شده‌ای در امر تشریح و بیان احکام از سوی وحی، نیازی به اجتهاد پیامبر (ص) نبوده است و در صورت اثبات بی‌نیازی، نوبت به آن نمی‌رسد که در وقوع و تحقق اجتهاد از سوی پیامبر (ص) بحثی به میان آید.

۴. عدم نقل اجتهاد از پیامبر

چهارمین دلیل بر عدم اجتهاد پیامبر این است که اگر احکامی در حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه از پیامبر اکرم اجتهاد واقع می‌شد، بسیاری از اندیشمندان عصر آن را نقل می‌کردند، اما هیچ‌گونه نقلی دال بر چنین موضوعی وجود ندارد و این نمایانگر آن است که اجتهادی از آن حضرت سر نزده است. علامه ابو حامد غزالی در المستصفی (ج ۲، ص ۳۵۶) به این دلیل اشاره دارد.

۵. عدم اختلاف در احکام پیامبر

پنجمین دلیل بر اثبات عدم اجتهاد پیامبر در احکام شرعی، گفته غزالی در المستصفی (ج ۲، ص ۳۵۷) و نیز سخن علامه سیف الدین آمدی در الاحکام فی اصول الاحکام (ج ۲، ص ۳۵۸) است. آنها در این زمینه می‌گویند: اگر اجتهاد بر پیامبر جایز بود و از او صادر می‌شد، هر آینه در اجتهادات و احکام اجتهادی او اختلاف پدیدار می‌گشت و در تشریح، مورد تهمت قرار می‌گرفت، اما می‌بینیم که او مورد تهمت قرار نگرفت و در احکامش نیز تغییری پیدا نشد. این امر نشانه این است که وی از راه اجتهاد چیزی را بیان نکرده است.

۶. پیامبر حق تشریح نداشت

دلیل دیگر بر عدم اجتهاد پیامبر اکرم این است که منصب رسول خدا (ص) ابلاغ شرع از طرف خداوند برای مردم بوده است، نه تشریح از راه اجتهاد و

رأی شخصی . پس در این صورت زمینه ای برای قائل شدن به صدور اجتهاد از آن حضرت و جود نخواهد داشت .

۷. آیات قرآنی

دلیل هفتم بر اینکه پیامبر در بیان احکام کلی و نیز حوادث و اقعه صرفاً تابع وحی بوده و هرگز به رأی و تفکر شخصی خود تکیه نداشته است، آیات قرآنی است که مابریخی از آنها را می آوریم :

آیه اول :

و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى^{۳۶}؛

پیامبر هرگز به دلخواه خود سخن نمی گوید و بر زبانش جاری نمی شود، مگر آنچه خداوند به او وحی کرده است .

خداوند در این آیه صریحاً اعلام می فرماید که آنچه بر زبان پیامبر جاری می شود، جز وحی چیز دیگری نیست . پس ضمیر «هو» در آیه مبارکه به نطق در آن بازگشت دارد . بنابراین می توان نتیجه گرفت که پیامبر هیچ حکمی را بر اساس اجتهاد فردی و تفکر شخصی اظهار نداشته است .

آیه دوم :

و اتبع ما يوحى اليك من ربك ان الله كان بما تعملون خبير^{۳۷}؛
ای پیامبر! پیروی کن آنچه را که از ناحیه پروردگارت به سوی تو وحی شده است . همانا خداوند به آنچه انجام می دهی ، آگاه است .

آیه سوم :

و اذا تلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا انت

۳۶ . سوره نجم، آیات ۳-۴ .

۳۷ . سوره احزاب، آیه ۲ .

بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یكون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان

اتبع الا ما یوحی الی؛ ۳۸

زمانی که آیات روشن ما برای ایشان تلاوت می شود، آنانی که انتظار ملاقات ما را ندارد، می گویند قرآنی جز این قرآن بیاور یا همین را به مطالب دیگر تبدیل کن. بگو (ای پیامبر!) من هرگز چنین حقی را ندارم که به دلخواه خویش مطالب قرآن را تبدیل کنم. همانا پیروی نخواهم کرد، مگر آنچه بر من وحی شده باشد.

پس چون شناخت احکام از راه اجتهاد، وحی نیست، نمی توان این مطلب را در حق او پذیرفت.

آیه چهارم:

قل لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لكم

انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی؛ ۳۹

بگو به شما نمی گویم که خزائن خدا نزد من است و علم غیب هم نمی دانم و نمی گویم که فرشته ای هستم. تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من نازل شده است.

در این زمینه علامه فخر رازی در تفسیر کبیر (ج ۱۲ / ۲۳۱) می گوید: «این آیه با صراحت بیان می دارد که رسول خدا در هیچ حکمی اجتهاد نمی کرد».

آیه پنجم:

قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی؛ ۴۰

بگو: من پیرو همان چیزی هستم که از پروردگارم به من وحی می شود.

۳۸. سوره یونس، آیه ۱۵.

۳۹. سوره انعام، آیه ۵۰.

۴۰. سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

آیه ششم:

و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين و لقطعنا منه

الموتين؛ ۴۱

اگر محمد سخنانی بی اساس و دروغ به ما نسبت می داد، ما او

را به قهر و انتقام می گرفتیم و رگ و تینش را قطع می کردیم.

بنا به نقل آمدی (الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳ / ۱۴۰)، با استناد به

این آیه ابن حزم ظاهری، نفی اجتهاد از راه رأی را از پیامبر استدلال کرده

است.

آیه هفتم:

قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و

الله یسمع نحاو رکم ان الله سمیع بصیر؛

خداوند سخن زنی را که درباره همسرش با تو مجادله

می کرد، شنید و از همسرش به خدا شکوه کرد و خداوند

گفتگوی شما را می شنود. همانا خدا شنوا و بیناست.

گفتگوی مورد اشاره در آیه، چهل روز قبل از نزول آیه مذکور صورت

گرفته و خداوند تا چهل روز بیان حکم ظهار را به تأخیر افکنده و در این مدت

پیامبر به اجتهاد رو نیاورده و در انتظار بیان وحی بوده است. اگر به راستی

پیامبر در همه موارد یا تنها در موارد ضرورت و تأخیر وحی حق اجتهاد داشت،

باید در این مورد اجتهاد کرده باشد، و الا چرا بیان حکم تا چهل روز به تأخیر

افتاده است. این جریان نمایانگر این است که اجتهاد از راه رأی و تفکر شخصی

در احکام حوادث و واقعه برای رسول خدا نبوده است.

اشکال: برخی استدلال به آیه هفتم را نپذیرفته و اشکال کرده اند که:

اولاً، خودداری رسول خدا از اجتهاد در بعضی حوادث و واقعه، ملازم



ندارد با اینکه او در تمام حوادث و پدیده‌ها اجتهاد نکرده باشد.

ثانیاً، تأخیر اجتهاد او در حادثه مذکور ممکن است به سبب توسعه وقت آن و یا به سبب نیاز اجتهاد به وقت زیاد یا نبودن مسئله در موضع اجتهاد یا نهی خاصی از اجتهاد در آن مورد بوده است.

پاسخ: این نقد و اشکال به گونه کامل خدشه پذیر است؛ زیرا در این حادثه هیچ گونه خصوصیتی نبوده و با حوادث و پدیده‌های دیگر هیچ فرقی نداشته و اما عواملی که به عنوان امکان یادآور شده است، اشکالشان به قدری واضح است که نیاز به بیان ندارد. لذا برای عدم تطویل، خودداری شد. ۴۲.

آیه هشتم:

وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله؛ ۴۳
 هر چیزی که مورد اختلاف شما قرار گرفت، حکم آن با
 خداست (و باید از ناحیه او مشخص شود).

آیه نهم:

انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله و
 لتكن للنخاتين خصيماً؛ ۴۴

ما به سوی تو کتاب را به حق فرو فرستادیم، تا بین مردم حکم
 کنی به آنچه خداوند تو را نمایانده است و باید تو با خائنان،
 دشمن باشی.

علامه فخر رازی در تفسیرش (ج ۱۱ / ۳۳) ذیل این آیه می‌گوید: تعبیر

۴۲. علاقه مندان می‌توانند رجوع کنند به المستصفا، علامه آمدی، ج ۳ / ۱۴۴؛ شرح
 عضدی بر مختصر ابن حاجب، ج ۲ / ۲۹۲؛ الاحکام لأصول الاحکام، ابن حزم
 ظاهری، ج ۵ / ۱۳۲؛ فصول البدایع فتنی ج ۲ / ۴۲۶؛ المحصول رازی، ج ۲ /
 ۶۹۹؛ تهذیب الاصول الى علم الاصول.

۴۳. سوره شوری، آیه ۱۰.

۴۴. سوره نساء آیه ۱۰۶.

«التحکیم بما اراک الله» مؤید این نظریه است که پیامبر باید حکمش بر اساس وحی باشد؛ زیرا وحی چیزی است که خداوند به پیامبرش نمایانده است و علم آن گاهی یقینی و قطعی است، همانند رؤیت که شک و ریبی در آن نیست. پس می توان نتیجه گرفت که اجتهاد و بیان حکم از راه تفکر شخصی برای پیامبر جایز نبوده است.

علامه محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح (ج ۹، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب ما کل النبی یسئل...) می گوید: اگر از رسول خدا چیزی پرسیده می شد که راجع به آن وحی نشده بود، آن حضرت از پاسخ خودداری می کرد و یا می فرمود: نمی دانم؛ زیرا حکم آن هنوز بیان نشده است، تا اینکه در آن مورد وحی نازل می شد. پس هیچ گاه حکمی را از راه رأی و قیاس بیان نمی کرد، به دلیل آیه «بما اراک الله».

آیه دهم:

قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً علی طاهم یطعمه الا ان یکون
میتة او دماً مسفوحاً او لحم خنزیر فإنه رجس او فسقاً اهل لغير
الله به؛ ۴۵

در میان آنچه بر من وحی شده چیزی نمی یابم که خوردن آن حرام باشد، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که در کشتن آن مرتکب نافرمانی شوند و جز با گفتن نام الله ذبحش کنند.

از این آیه چنین استفاده می شود که تا حرمت چیزی از ناحیه وحی بیان نشده باشد، نمی توان حکم به حرمت آن کرد.

آیه یازدهم:

ان الحکم الا لله؛ ۴۶

نیست هیچ حکم و فرمانی، مگر برای خداوند.

۴۵. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۴۶. سوره یونس، آیه ۴۰؛ سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیه ۶۷ و...

آیه دوازدهم:

ألا له الحكم وهو أسرع الحاسبين^{۴۷}؛

همانا حکم از آن خداست و او سریع‌ترین حساب‌رسان است.

آیات دیگر:

الحمد لله في الأولى والأخره وله الحكم وإليه ترجعون^{۴۸}،

لیس لک من الأمر شیء...^{۴۹}،

ألا له الخلق والأمر تبارك الله رب العالمين^{۵۰}،

بیل لله الأمر جميعاً^{۵۱}،

لله الأمر من قبل و من بعد^{۵۲}.

از مجموع آیات مذکور این نتیجه حاصل می‌آید که پیامبر (ص) حق تشریح از راه تفکر و نظر شخصی نداشت، بلکه مأموریت داشت که تنها کلام وحی را ابلاغ کند.

تفویض حکم به پیامبر

با اینکه بیان داشتیم پیامبر هیچ حکمی را از راه اجتهاد بیان نکرده است، اما این منافاتی ندارد که در موارد خاصی خداوند بر اساس مصلحتی حکم را به پیامبر تفویض کرده باشد؛ زیرا آن حضرت در آن موارد خاص، اگر چه در حکم کردن مباشر است، ولی سبب واقعی خداوند است و چون سبب اقوی از مباشر است، فعل هم به او مستند می‌شود. در این گونه موارد که خداوند حق

۴۷. سوره انعام، آیه ۱۶.

۴۸. سوره قصص، آیه ۷۰.

۴۹. سوره آل عمران، آیه ۱۲۸.

۵۰. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۵۱. سوره رعد، آیه ۳۱.

۵۲. سوره روم، آیه ۳۰.

پیامبر هیچ حکمی را از راه اجتهاد بیان نکرده است، اما این منافاتی ندارد که در موارد خاصی خداوند بر اساس مصلحتی حکم را به پیامبر تفویض کرده باشد؛ زیرا آن حضرت در آن موارد خاص، اگر چه در حکم کردن مباشر است، ولی سبب واقعی خداوند است و چون سبب اقوی از مباشر است، فعل هم به او مستند می شود.

تشریح را به پیامبر داده است، نه اجتهاد مورد قبول اهل سنت بر آن منطبق است و نه اجتهاد مورد پذیرش امامیه؛ بلکه در همه موارد جز خواست خداوند بر زبان پیامبر جاری نمی شده است. حال گاهی این خواسته از طریق وحی به پیامبر می رسیده و گاه از طریق الهام و اشراق و القای پروردگار بر قلب رسول الله (ص) ظاهر می گشته است.

ممکن است اخباری که در زمینه تفویض وارد شده، از عواملی باشد که توهم (اجتهاد پیامبر) را پدید آورده است، از این رو، ما آن روایات را با تفصیل بیشتری بررسی می کنیم.

رساله جامع علوم انسانی

روایات تفویض اجتهاد به پیامبر

محدث بزرگ علامه محمد باقر مجلسی در کتاب بحار الانوار و نیز محدث جلیل القدر شیخ کلینی در کتاب کافی بابی را تحت عنوان روایات تفویض گشوده اند که برخی از آن روایات را می آوریم.

روایت اول: فضل بن یسار^{۵۳} می گوید:

۵۳. بحار الانوار، ج ۱۷/۴، ح ۱۰؛ کافی، ج ۱/۲۶۶، باب التفویض الی رسول الله.

از امام صادق (ع) شنیدم که (به نیس و ...) می فرمود: خداوند پیامبرش را مؤدب به آداب عالی گردانید. پس آن گاه که پیامبر به مرحله کمال روحی و اخلاقی رسید، او را چنین توصیف فرمود: «انک لعلی خلق عظیم»^{۵۴} و سپس امر دین و امت را به او تفویض و واگذار کرد تا امور آنان را سرپرستی و تدبیر کند و آن گاه فرمود: «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»^{۵۵}.

البته به طور مسلم پیامبر همواره به وسیله روح القدس تأیید می شد و در همه زمینه ها موفق و مصاب بود و در هیچ زمینه ای مرتکب خطا و اشتباه نمی شد؛ زیرا متخلّق و مؤدب به اخلاق و ادب الهی بود.

امام صادق (ع) پس از این بیانات به ذکر مصادیقی می پردازد که پیامبر (ص) در آن موارد بر اساس اختیار تفویض شده بر او، عمل کرده است؛ از جمله اینکه خداوند نمازهای یومیه را هر کدام دو رکعت قرار داده بود که در مجموع هر روز ده رکعت می شد. پیامبر به نماز ظهر و عصر و عشا دو رکعت و به نماز مغرب یک رکعت افزود و عمل پیامبر فریضه و واجب گردید و ترک آن جایز نیست، مگر در سفر که به جز نماز مغرب باید همه را دو رکعتی به جا آورد. بنابراین خداوند این کار را به پیامبرش اجازه داده بود و نمازهای یومیه هفده رکعت شد.

سپس امام صادق (ع) به مواردی چون: استحباب نوافل، استحباب روزه ماه شعبان و سه روز از تمام ماه ها و ممنوعیت همه آشامیدنی های مسکر اشاره فرموده که این امور از ناحیه رسول خدا بر اساس اذن و اجازه پروردگار صورت گرفت و امر و نهی رسول خدا مطابق امر و نهی خدا قرار داد شد و بندگان هم، چنان که باید مطیع خدا باشند، باید به اطاعت رسول خدا اهتمام ورزند.

۵۴. سوره قلم، آیه ۴.

۵۵. سوره حشر، آیه ۴۷.

روایت دوم: از زراره نقل شده که امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) برای جنایتی که بر چشم و جنین و جان آدمی و بینی او وارد شود، دیه (جریمه مالی) قرار داد و نیبذ (عصاره خرما) و هر چیز مستی آور را حرام کرد. در این هنگام شخصی از امام صادق(ع) پرسید: آیا بدون نزول وحی در این زمینه، پیامبر این احکام را بیان داشته؟ امام صادق(ع) فرمود: آری، تا معلوم شود چه کسی رسول خدا را اطاعت و چه کسی او را عصیان می کند^{۵۶}.

نکته مهم

یادآوری این نکته مهم بجاست که از بعضی روایات چنین استفاده می شود که خداوند نظیر آنچه را که به پیامبرش تفویض کرده بود، به امامان معصوم(ع) نیز تفویض فرموده است^{۵۷}.

وجه تمایز عمل پیامبر با اجتهاد

روایاتی که دلالت بر تفویض بعضی از احکام به پیامبر(ص) دارد، معمولاً به این نکته نیز اشارت دارد که پیامبر هنگامی مشمول این تفویض قرار گرفته است که به مرحله کمال و عصمت در رأی رسیده و احتمال هر گونه خطا در اندیشه و نظری منتفی شده است و همین مقام و عصمت سبب گردیده که خداوند حق تشریح در محدوده خاصی را به او عنایت کند.

در روایت نخست که ترجمه آن را آوردیم امام(ع) می فرماید:

إن الله عز وجل آدب نبيه فاحسن أدبه فلما أكمل له الأدب قال: «و إنك لعلی خلق عظیم» ثم فوض إليه أمر الدين والأمة... وان رسول الله كان مسدداً موقفاً مؤيداً بروح القدس لا يزل ولا يبطلی فی شيء مما يسوس به الخلق فتأدب بأدب الله.

۵۶. بصائر الدرجات / ۳۸۱، ح ۱۴.

۵۷. ر. ک: کافی، ج ۱ / ۲۶۵، باب التفویض الی رسول الله.

نظیر همین بیان در روایات دیگر درباره تفویض نیز وجود دارد (مانند حدیث ۱۲ از بحار الانوار، ج ۷) که امام می‌فرماید: «إن الله أدب نبيه فأحسن تأديبه فلما اتدب فوَضَ اللهُ...».

همچنین در همان منبع (ص ۱۱، ح ۲۱) امام می‌فرماید:

إن الله خلق محمداً طاهراً ثم أدبه به حتى قومه على ما أراد ثم فوَضَ إليه الأمر فقال: «ما أتاكم الرسول فخذوه».

و در ص ۳۳۱ می‌فرماید:

إن الله خلق محمداً عبداً فأدبه حتى إذا بلغ أربعين سنة أوحى و فوَضَ إليه الأشياء.

بنابراین چون تفویض امور به پیامبر به دلیل کمال و عصمت از خطا بوده و آنچه آن حضرت بیان می‌کرده، بی‌چون و چرا مورد رضایت خداوند بوده و احتمال خطا در آن راه نداشته است، نمی‌توان عمل و بیان پیامبر را در این گونه موارد، مرادف اجتهاد دانست و آن را اجتهاد مصطلح نامید؛ زیرا در اجتهاد اصطلاحی، چه در اصطلاح اهل سنت و چه در اصطلاح امامیه، مجتهد ممکن است به حق راه یابد و ممکن است حکم خداوند را آن گونه که هست، درک نکند.

اگر عمل بر طبق اجتهاد برای ما تجویز شده است، به جهت ضرورت و ناچاری است، و گرنه در صورت امکان کسب یقین، نوبت به پیمودن راه ظنی یا راهی که محصول آن ظنی است، نمی‌رسد.

مناقشه در مستند قائلان به اجتهاد پیامبر(ص)

بعضی از محدثان اهل سنت احادیثی را به پیامبر(ص) نسبت داده‌اند که همان احادیث، مورد استناد برخی از اهل سنت قرار گرفته است و معتقد شده‌اند که پیامبر اجتهاد به رأی کرده است؛ در حالی که این احادیث از نظر سند مورد مناقشه و خدشه است.

در کتاب فلسفه قانون‌گذاری در اسلام نوشته دکتر محمصانی، این روایت به

پیامبر نسبت داده شده که «أنا أفضى بينكم بالرأى فيمالم ينزل فيه وحى؛ در هر موردی که وحی نازل نشده باشد، من میان شما با رأی خویش قضاوت می‌کنم». در همان کتاب نیز آمده که پیامبر به ابن مسعود می‌گوید: «أفض بالكتاب و السنة إذ وجدتهما فإن لم تجد الحكم فيهما اجتهد رأيك؛ مطابق کتاب و سنت داوری کن و هرگاه حکمی را در کتاب و سنت نیافتی خودت اجتهاد کن».

در مسند احمد بن حنبل (ج ۵ / ۲۴۰) روایتی به این مضمون نقل شده که رسول خدا «معاذ» را به عنوان فرماندار یمن بدان جا اعزام کرد و به او فرمود: هرگاه حکمی را در سنت رسول خدا (ص) نیافتی، چگونه قضاوت می‌کنی؟ معاذ گفت: رأی و نظر خود را به کار می‌گیرم. پیامبر (ص) فرمود: حمد و سپاس خدا را که رسولش را موفق گردانید. ۵۸.

نقد احادیث مذکور

این گونه احادیث علاوه بر اینکه فاقد شرایط و موازین علم درایه و حدیث است و مرسل است (به خصوص حدیث معاذ که در صدر این مقاله مورد بررسی قرار گرفت)، توانایی و قدرت معارضه با ادله قطعی از کتاب و سنت را ندارند و بدین جهت، نمی‌توان به این احادیث اعتماد کرد؛ زیرا فاقد حجیت و اعتبارند.

عدم تشریح پیامبر در عرض تشریح خدا

از لای به لای مطالب یاد شده در باب تفویض، این نتیجه نیز حاصل آمد که پیامبر اسلام (ص) علاوه بر مقام رسالت و ابلاغ احکام و تکالیف الهی به مردم، در زمینه‌هایی حق تشریح نیز داشته و بدیهی است که تشریح پیامبر در عرض تشریح پروردگار نبوده است، بلکه در طول آن بوده و از ناحیه خداوند

۵۸. مستصفی محمد غزالی، ج ۲ / ۳۵۵؛ اعلام الموقعین، ابن قیم جوزی، ج ۱ / ۲۰۲؛ عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور احسانی، ج ۴ / ۶۲، ج ۱۲؛ جامع بیان العلم، ابن عبدالبر، ج ۱ / ۲۷۸.

این حق به او تفویض شده بود و اگر در مواردی گفته می شود که حکمی تنها حکم خدا و حق تشریح از آن او است و هیچ کس دیگری - حتی پیامبر - حق تشریح ندارد، مقصود این است که حق تشریح اولاً و بالذات از آن خداست و هیچ کس در عرض پروردگار توان تشریح ندارد و البته این مطلب با تفویض این حق از سوی خداوند به پیامبرش منافات و تناقض نخواهد داشت.

فرق فریضه و سنت

در فقه اسلامی تشریح خداوند و تشریح پیامبر (ص) را با دو تعبیر مجزا بیان کرده اند؛ یعنی واجباتی را که تشریح پروردگار باشد، فریضه گویند و واجباتی را که تشریح پیامبر (ص) باشد، سنت خوانند و آنچه را از سوی پروردگار ممنوع شده باشد، حرام نامند و آنچه را که از سوی پیامبر ممنوع شده باشد، مکروه بشمارند. از باب مثال، در کتاب های حدیثی آمده است که دو رکعت اول نماز، فرض و بقیه رکعت ها سنت است. این مطلب هم در مصادر اهل سنت و هم شیعه وجود دارد. مرحوم حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه (ج ۲ / ۳۱) در باب موضوع یاد شده بیاناتی دارد.

به علاوه، از مطالب فوق مشخص شد که واژه سنت هم شامل مستحبات و هم شامل واجبات است و هم قول و سخن رسول خدا را در بر می گیرد و هم شیوه عمل و رفتار آن حضرت را.

اطلاق واژه شارع بر پیامبر

در کتاب های فقهی و نیز کلمات فقها گاه دیده می شود که واژه «شارع» را بر پیامبر (ص) اطلاق کرده اند. بدیهی است که اطلاق شارع به پیامبر یک اطلاق مجازی و تبعی است و شارع حقیقی پروردگار است. شرع و شریعت اصولاً بر دستورهایی اطلاق می شود که از جانب خداوند بر پیامبر توسط جبرئیل وحی شده باشد؛ ولی از آنجا که پیامبر (ص) دستورهای شارع را به مردم ابلاغ می دارد، بدین تناسب خود او را نیز شارع خوانده اند.